

نظری به کتاب

"اسلامیسم، توتالیتاریانیسم دیگر"

تألیف دکتر مهدی مظفری

نشر ورلگ هانس شیکر، برلین / توبینگن، به سال ۲۰۱۲ * به زبان انگلیسی
در ۴۴۳ صفحه، توزیع از سوی ناشر و آمازون

نقد و معرفی: دکتر حسن منصور

اسلامیسم، اسلام رادیکال، اسلامگرایی یا اسلام سیاسی چه پدیده‌ای است؟ سر منشاء آن کجاست؟ تاریخ تکوین آن چگونه است؟ چرا به خشونت کور می‌گراید و جان انسان‌ها را مباح می‌شمارد؟ چه هدفی را دنبال می‌کند و به کدامین منزل ره می‌سپارد؟ آیا اختلاف میان نوع سنی اسلامیسم با نوع شیعه یا نوع وهابی آن، اختلاف در ماهیت است یا تفاوت در ظواهر؟ آیا آتش زدن به سینما رکس آبادان با چهارصد قربانی، یا حمله به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک با سه هزار قربانی،



یا انفجار خبار؟ عربستان سعودی با متجاوز از دو یست قربانی و کشتار دفتر مجله فکاهی شارلی ابدو در پاریس با ده‌ها قربانی از یک جنس‌اند؟ این کدام اندیشه است که گروه‌هایی از مردم را به پرستش مرگ -نکرومانسی- می‌کشاند؟ و چگونه مردمی به دام این اندیشه می‌افتند؟ این‌ها و دیگر پرسش‌های سوزان زمانه، مورد پژوهش مولفی است که دارای اهلیت است، «اهل لغت» است؛ با فرهنگ دینی عمیقاً آشناست؛ با جریان‌های اسلامگرا حشر و نشر داشته است، درباره «مفهوم شیعی قدرت» در دانشگاه سوربن رساله دکترای دولتی پرداخته و درباره «نقش سیاسی علما» کتاب نوشته است. با حدوث «انقلاب اسلامی» در ایران، نا خواسته جلای وطن کرده، ضمن تحمل رنج‌های غربت، جای خود را در میان نخبگان اروپائی گشوده و در دانشگاه‌های معتبر جهان به تدریس علوم سیاسی پرداخته است. آخرین سمت علمی وی استادی افتخاری دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه اوپوس دانمارک است. او از نمونه فرزانیگانی است که به قول برتراند راسل فیلسوف و ریاضیدان شهیر انگلیسی «به سبب مطالعه تاریخ سلاطین، جمهوریخواه می‌شوند»^۱؛ یعنی پژوهش علمی وی در نقش سیاسی علما، وی را در موقعیتی قرار داده است که به هنگام انقلاب اسلامی، بی‌آن‌که سلطنت طلب باشد، به مخالفت روحانیت سیاسی بر خیزد.



۱- برتراند راسل؛ جهان بینی علمی، چاپ ششم ترجمه فارسی بهمین قلم

زمینه سخن

سده بیستم را به اعتبار عوامل گوناگون نامگذاری کرده‌اند نظیر:

* سده نسبیت، به اعتبار تدوین نظریه نسبیت آینشتاین که نگاه انسان به جهان هستی را به طور بنیادی دگرگون کرد؛

* سده اتم، به اعتبار شکافتن اتم، که زندگی انسان روی کره خاکی را در جهت مثبت (کشف منبع پایان ناپذیر انرژی)، و منفی (اختراع بمب اتمی با پیامدهائی چون نابودی هیروشیما و ناگازاکی) تحول بخشید و در روابط بین دولت‌ها دگرگونی ژرفی پدید آورد؛

* سده کوانتوم، به اعتبار تدوین نظریه کوانتوم که دید انسان را به دنیای جهان ذره‌ای گشود؛

* سده جنگ‌های جهانی، به اعتبار بروز دو جنگ جهانی با آثار و پیامدهای شگرف نظیر کشتارهای میلیونی، ویرانی‌های گسترده، سقوط امپراتوری‌ها و گسیخته شدن بندهای کولونیالیسم؛

* سده انقلاب‌های علمی و فنی در بسیاری زمینه‌ها به ویژه در تحلیل اطلاعات (انفورماتیک)، در دیجیتالیزاسیون و در لژیستیک (حمل و نقل) که جهان را به صورت دهکده جهانی در آورد و «جهانی شدن = گلوبالیزاسیون» را به صورت امر واقع آراست؛ و

* سده بروز توتالیتریسم، شکل نوینی از حکومت، همچون کمونیسم (۱۹۱۷ در امپراتوری روسیه)، فاشیسم (۱۹۲۲ در ایتالیا)، و ناسیونال سوسیالیسم در آلمان (۱۹۳۲) که علیرغم ابتناء بر مقولات متفاوتی همچون قدرت طبقه پرولتاریا (روسیه شوروی)، دولت قدرتمند، اراده‌ورز و کولکتیو (فاشیسم)، و نظم مبتنی بر اقتدار نژاد برتر (نازیسم)، به علت اشتراکات ماهوی، با نام مشترک توتالیتر نامیده شده‌اند.

دنیای امروز ما از خاکستر دو جنگ بی‌سابقه جهانی سر بر آورد؛ مرز میان کشورهايش در پوتسدام و یالتا تعیین شدند و شورای امنیت سازمان ملل‌اش به فاتحان جنگ تعلق دارد و از این رو، مهر قدرت‌های توتالیتر را، هم در سوی شکست خوردگان (فاشیسم و نازیسم) و هم در سوی فاتحان (اتحاد شوروی دیروز و روسیه امروز) برایشانی دارد.

مؤلف بر شانه‌های بلند نشسته است چه، سکوی مرتفع اثر هانا آرنه^۲ را نقطه عزیمت پژوهش خویش قرار می‌دهد و از این رو به گسترش میدان آن می‌پردازد و ضمن پرداختن به اشتراکات اسلامیسیم با توتالیتریانیسم دنیای مدرن غرب، توجه را به ویژگی‌های توتالیتریانیسم دنیای ما قبل مدرن جهان اسلام جلب می‌کند.

از هانا آرنه آموخته‌ایم که:

* توتالیتریانیسم، دیکتاتوری و جباری^۳ نیست بلکه تنها شکل حکومت است که همزیستی را بر نمی تابد؛
* توتالیتریانیسم، علیرغم تنوعات تاریخی اش، حکومتی است بر دوش ساختارهای متلاشی و پودر شده
اجتماعی، متشکل از انسان‌های بسته از پیوندهای صنفی، طبقاتی و خانوادگی، که با عصیان خانواده‌های طبقه
متوسط پائین به حرکت در می‌آیند؛ نیروی محرک آن، قوای عیاری و لومپنی است؛ در غیاب نهادهای مدنی، به
شکل توده (و نه طبقه یا صنف) حرکت می‌کند و از لایه‌های اندیشه‌ورز و محافظ بدنه‌ی لخت جامعه فاصله می‌گیرد؛
* شرایطی که برای شکل گرفتن توتالیتریانیسم ضروری است عبارتند از جنگ، سقوط دیکتاتوری یا
انقلاب که پودر شدگی و انزوای ناشی از نظام تولید بورژوائی و سرکوفت طبقات متوسط پائین را به عصیان بدل
کرده و آنان را بر پیکر جامعه می‌شوراند؛

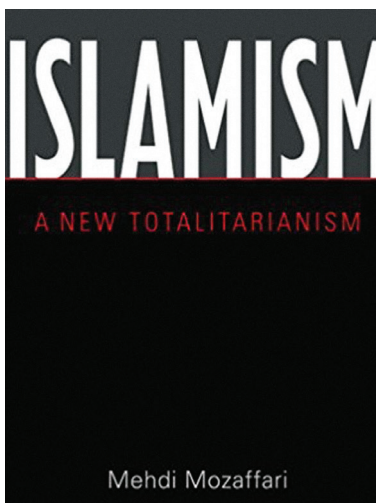
* دولت‌های دموکراتیک بر دو پایه استوارند: نهادهای دموکراتیک؛ و تبعیت جمع‌کنیری از توده بی‌تفاوت
و فاقد گرایش سیاسی. وقتی شرایطی فراهم شود که این جمع‌کنیر سیاسی شود قواعد بازی دموکراتیک در هم
می‌ریزد و نهادهای دموکراتیک بدل می‌شوند به تشکل‌های اقلیت؛ و پارلمان، زائد می‌شود (همین جمعیت
برخاسته از روستا بود که حکومت کرنسکی را ساقط کرد)؛

* توده، به هنجارهای طبقه حاکم پای بند نیست بلکه از اخلاق لایه‌های پائین بهره می‌جوید. در نظر
اینان، همه نهادهای سابق، فاسد جلوه می‌کنند؛

* این توده در شرایطی به حرکت در می‌آید که اندیشه‌سازان و فعالان جامعه مدنی را لختی و
بی‌تفاوتی فراگیرد و دیکتاتوری، فراهم‌کننده این بی‌تفاوتی است؛

* رهبری توتالیتر به توطئه به عنوان ابزار سیاسی می‌نگرد: هیتلر تئوری توطئه را در ارتش آلمان، با طرح توطئه
یهود، تمرین کرد و استالین، تئوری توطئه را در بخش توطئه حزب بولشویک با آزمون توطئه تروتسکی آموخت؛
* رهبری توتالیتر، مثل جرعه در توده گرمی‌گیرد. او با ارائه اندیشه ساده و فورموله شده‌ای، توده را از کثرت گیج
کننده‌ی عالم اندیشه می‌رهاند و اندیشه نظام یافته‌ای را در اختیار وی می‌گذارد که پاسخ «همه چیز» در آن است.
* رهبری توتالیتر، میل به خرافه را در توده‌ها ارضاء می‌کند و مقام خرافه را تا حد قهرمانی فرا می‌رویانند؛
* رهبری توتالیتر، از تمایل توده به خشونت بهره برداری کرده و آن را با نام انقلاب، تقدیس می‌کند؛ وی
مذموم‌ترین امیال توده‌ها را ارضاء می‌کند: حسد را، رشک را و انتقام را به صورت فضیلت جلوه می‌دهد؛ وی از
بدبینی انتقامجویانه توده استفاده کرده و آنان را به خبرچین، جاسوس و لو دهنده‌ی یکدیگر بدل می‌کند؛

* رهبری توتالیتر، از میل سوزان توده برای پیوستن به تاریخ و جاودانگی بهره جسته و آن را به انگیزه «از
خود بیخودی» و «از خود گذشتگی» تبدیل می‌کند ولی این «از خود گذشتگی» از آرمانگرایی بر نمی‌خیزد و به
محض توقف «حرکت نهضت توتالیتر» ناپود می‌شود به طوری که اِس. اِس. پس از توقف نهضت نازیسم، دیگر
مقاومت نکرد؛



* حمایت توده‌ای نظام‌های توتالیتر نه از بی‌خبری برمی‌خیزد و نه از مغز شوئی، بلکه از میل به ابتدال و میل به نابود کردن نظمی برمی‌خیزد که آنان را فرودست کرده بود؛

* نظام توتالیتر معمولاً به عنوان «نهضت» آغاز می‌کند و بعد به صورت «دولت-نظام» در می‌آید. به عنوان نهضت، اندیشه و حرکتی است برای همه جهانیان و کل بشریت، ولی به عنوان کشور-ملت، در محدوده مرزهای جغرافیائی قرار می‌گیرد. استالین، ناگزیر با طرح «سوسیالیسم در یک کشور» می‌خواهد از فشار بین‌المللی بکاهد ولی تروتسکی با طرح «انقلاب دائم»، مرزهای پیروزی نهضت را تشکیل دهنده‌ی مرزهای ملی می‌داند و با این تعریف اعلام می‌کند که هیچ مرز ملی را محترم نمی‌شمارد و

هر جا که بتواند در صدد صدور انقلاب است. استالین، انقلاب دائمی را در تصفیه‌های دائمی خود، به ویژه پس از ۱۹۳۴، به پیش می‌راند. هیتلر، تصفیه رون (فرمانده اس.ا.) را که به قتل سران اس.ا. انجامید، برای جلوگیری از تبدیل شدن نهضت به دولت انجام داد؛

* دولت توتالیتر با کشور خود همان رفتاری را دارد که قوای فاتح در سرزمین مغلوب دارند. رهبری توتالیتر، ثروت‌های طبیعی و تولیدی کشور را غنیمتی می‌داند که باید برای تدارک گام بعدی گسترش مصرف شود؛ اقتصاد کشور در اختیار «نهضت جهانی» قرار می‌گیرد و نه در اختیار ملت یا سرزمین. توزیع منابع نه در جهت تقویت اقتصاد کشور بلکه به مثابه یک مانور تاکتیکی انجام می‌شود. رژیم‌های توتالیتر، از حیث اقتصادی، همان اندازه به کشور خود تعلق دارند که انبوه ملخ‌ها به مزرعه؛

* دشمن، دشمن و دشمن. نظام‌های توتالیتر همواره نگران توطئه یک دشمن‌اند که بی‌وقفه علیه آنان دسیسه می‌چیند و قصد براندازی‌شان را دارد. ولی چون به دقت نگرینسته شود، دشمن همه‌ی نظام‌های توتالیتر، واقعیت زندگی است که با ایدئولوژی آنان - مبارزه نژادی، مبارزه طبقاتی و... - ناسازگار است و از این رو اختناق در نظام‌های توتالیتر تا سقوط آنها پایان ناپذیر است. از این رو شگفت‌انگیز نیست اگر ترور و اختناق این نظام‌ها، پس از نابودی اپوزیسیون تشدید شده است زیرا اپوزیسیون بهانه‌ای بیش نبوده و دشمن اصلی، حضور واقعیت است و رویاروی یک ایدئولوژی نادرست. و از این رو، نهضت تا درهم شکستن آن و یا به زانو درآمدن واقعیت در برابر افسانه ایدئولوژی ادامه خواهد داشت؛

* در نظام توتالیتر، رهبر و پیشوا در ورای قانون و حتی در ورای فرمان خود رهبر است. اراده رهبر می‌تواند بنا به مقتضیات تغییر کند و هیچ قانون و فرمانی نمی‌تواند جلوی آزادی پیشوا را بگیرد. پیشوا، مبسوط‌الید است و در همه امور دخالت می‌کند: در ارتش، در دانشگاه، در اقتصاد، در سیاست، در هنر، و این دخالت، هم تئوریزه می‌شود و هم نهادینه (رئالیسم سوسیالیستی!). هیچ صدائی نباید در برابر اراده رهبر بلند شود و مخالف، در حفره فراموشی می‌افتد

* در نظم توتالیتر، مقام رهبری محل تعرض نیست. رهبری از خطا مصون است. اراده او فوق قانون

است. حکم او می‌تواند هر سه قوه قانونگذاری، قضا و اجرا را متوقف کند؛ در این نظام، سلسله مراتب قدرت شکل نمی‌گیرد چون نزدیک‌ترین مقام به پیشوا، وقتی از نظر پیشوا بیفتد بدل می‌شود به ذره بی‌مقدار و موجودی فاقد امنیت و در معرض تعرض. از سوی دیگر وقتی ذره‌ای بی‌مقدار مورد توجه پیشوا قرار گیرد، به اوج قدرت و محبوبیت سوق داده شده و بدل می‌شود به عامل اراده رهبری. این پدیده در آلمان سبب شد که مردم احساس کنند خود، عاملان اراده رهبرند و این احساس، به ظهور پدیده «گناه آلمان» راه گشود؛ در این نظام، علم به سازوکارهای قدرت، منحصر به حوزه پیشواست و دیگران وقتی بدان جای پای بگذارند، سرنگون می‌شوند؛ محرمان پیشوا با آن که می‌دانند پیشوا از هیچ ویژگی مهمی برخوردار نیست در عین حال می‌دانند که جابه‌جائی او نظام را در هم خواهد ریخت و از این رو حتی قصد جایگزینی وی را هم نمی‌کنند. نمونه بریا^۴ پس از مرگ استالین که در عین تسلط کامل پلیسی و قبضه راه‌های کرم‌لین در شرایطی که به جز ارتش سرخ هیچ نیروئی نمی‌توانست از جلوس او در جای استالین مانع شود، نمونه پر معنائی است که پس از وسوسه‌ای کوتاه مدت، همه چیز را رها کرد؛ * پیشوای توده، عامل توده است. او به همان اندازه رهبر توده است که توده رهبر اوست: او نمای بیرونی

توده است و بدون توده، هیچ است؛

* نظام‌های توتالیتر، اندیشه را به چنان حدی تنزل می‌دهند که برای نازل‌ترین توده‌ها قابل دسترس باشد: استالین، اندیشه مارکس و لنین را به «توطئه وال استریت و توطئه ۳۰۰ خانوار» فروکاست؛ هیتلر که از اندیشه‌های گوبینو و چمبرلین آغازیده بود، از توطئه پیران صیهیون، رنگ موی و چشم و اندازه گیری قد و پیشانی و دماغ سر درآورد؛ * عواملی که از تکمیل پروژه توتالیتر مانع می‌شوند: علیرغم اراده رهبری توتالیتر به «جهانگیر کردن نظام»، بخش بزرگی از جامعه کشور خودی و همه جامعه جهانی - به استثنای نهضت‌هایی که با منابع نظام برانگیخته شده‌اند - غیر خودی باقی می‌مانند و آزادی عمل نظام را محدود می‌کنند بنابراین، نظام ناگزیر است که شکل عالی تسلط خود را، که نمایش تبعیت کامل و بی‌چون چرا از منویات رهبری است، در اردوگاه‌ها و اعتراف گاه‌ها به نمایش بگذارد؛

* از آن‌جا که هدف توتالیتریانیسم، قابل حصول نیست، نظام علیرغم حرافی‌های فراوان در باره منطقی و اقتاعی بودن خود، به اعمال خشونت کمر می‌بندد و همین به ناگزیر، به آگاهی دنیای درون و بیرون افزوده و عرصه را بر عمل نظام تنگ‌تر می‌کند.



اسلامیسم و اسلام

نخستین چالش مولف، یافتن تعریفی است برای اسلام‌یسم. آیا واژه اسلام‌یون که حسن‌الترابی در کتاب اسلام و حکم به کار می‌گیرد با واژگان مسلمین، مسلمات، و مسلمانان مترادف است؟ آیا تعریفی که الترابی برای اسلام‌یون ارائه می‌کند، - مسلمانان سیاسی، که اسلام را در آن واحد، درمان، دین، حکومت، قانون اساسی و قانون

۴- Beria رئیس قدر قدرت پلیس استالین

می‌دانند - شامل همه مومنان به آئین اسلام است؟ نخستین باری که واژه اسلامیسم در لغتنامه فرانسه پتی روبر (۱۶۹۷) به کار رفت، آن را با باورمندان آئین اسلام مترادف می‌گیرد. ولی در آثار ولتر در عصر روشنگری و الکسی دو توکویل (۱۸۳۸). و دیگرانی همچون ماکس وبر (۱۹۲۰)، گولدزیهر (۱۹۲۱)، اوزوالد اشپنگلر (۱۹۳۶)، آرنولد توین بی (۱۹۷۵)، هانری لائوست (۱۹۷۶)، فردینان برودل (۱۹۸۵)، کلود کاهن (۱۹۹۱)، موتگمری وات (۲۰۰۶)، آن لمبتون (۲۰۰۸)، هانتینگتون (۲۰۰۸)^۵ و فوکویاما از واژگان اسلام و اسلامی برای دین و پیروان آن استفاده می‌شود. حتی کسانی چون حنبل، غزالی، ابن تیمیه و عبدالوهاب و خمینی نیز که ذیل تعریف الترابی قرار می‌گیرند از واژگان اسلام و مسلمین برای افاده اسلامگرایان استفاده می‌کنند. واژگانی همچون اسلام ناب و اسلام صدر اسلام نیز که مورد بهره برداری اسلامگرایان واقع می‌شوند، به روشن شدن مفهوم کمکی نمی‌کنند. مولف برای رسیدن به مضمون اسلامیسم در تقابل با اسلام، به تحلیل گفتمان می‌پردازد: تحلیل مضمونی گفتمان اسلامگرایان مشهوری چون حسن‌البناء، عبدالعلای مودودی، سیدقطب، روح‌الله خمینی، اوساما بن لادن و ابوبکر البغدادی و نهضت‌هائی چون اخوان المسلمین، النهضه، جبهه‌النصر و داعش، نویسنده را به این جمع بندی رهنمون می‌شود که «اسلامیسم عبارت است از یک ایدئولوژی ملهم از دین که بر یک تحلیل توتالیتر از اسلام استوار است و هدف نهائی آن، تسخیر جهان است به هر وسیله» (ص ۲۲). به بیان دیگر، «اسلامیسم، تبلور رویای مسلمان است برای احیای امپراتوری اسلامی» (ص ۲۲). این ایدئولوژی، از دین برای مشروعیت بخشیدن به قدرت و رفتار حکومت و نیز در تعریف دوستان و دشمنان سیاسی خود بهره می‌گیرد.

بدین‌سان مفهوم اسلامیسم به صورتی بلورین معنای مشخصی را در بر می‌گیرد که آن را از مفهوم الهی و رازآلود اسلام جدا می‌کند: «من به این نتیجه رسیدم که مفهوم اسلامیسم خصوصیتی را در بر دارد که من به دنبالشان می‌گردم. پس جنبه رمزآلود اسلامی را کنار گذاشته و به اسلامیسم به مثابه یک پدیده زمینی و نه دینی روی آوردم. پس از حصول این تعریف، منابع الهام و اضافات دینی را بدان افزودم. از این رو من به دنبال این هم نیستم که اسلام و اسلامیسم را بی‌زهم و بر خلاف بسام طیبی که دفاع از اسلام در برابر اسلامگرایی را هدف کرده است و نیز در صدد است که میان تمدن غرب و اسلام پل‌هائی پدید آورد، من نه در صدد دفاع و حمله‌ای هستم و نه قصد پل زدن دارم» (ص ۲۱).

مدل مورد تقلید اسلامگرایان عبارت است از مدل مدینه در عصر بنیانگذار اسلام. مدینه‌النبی که هم «مهبط وحی» بود و هم مقر فرمانروائی. در فاصله فوت پیامبر تا پایان کار خلفای راشدین (۶۳۲-۶۶۱) مسلمان توانسته بودند به امپراتوری ایران، روم (بیزانتین)، شام (سوریه) و مصر دست پیدا بکنند. با روی کار آمدن بنی‌امیه در ۶۶۱، خلافت اسلامی به امپراتوری بدل می‌شود و دمشق مرکز این امپراتوری است (۷۵۰-۶۶۱). عباسیان، متروپل امپراتوری را به بغداد منتقل می‌کنند (۱۲۵۸-۷۵۰). با ظهور فاطمیان در مصر (۱۱۷۱-۹۳۷) قاهره به رقابت بغداد بر می‌خیزد تا هنگامی که بغداد به دست هلاکو (و راهنمائی نصیرالدین طوسی) افول می‌کند. در فاصله ۱۲۹۹-۱۹۲۴ امپراتوری عثمانی از متروپل قسطنطنیه -استانبول- به حکومت می‌پردازد. با آن‌که امپراتوری

عثمانی به لحاظ مضمونی حکومت اسلامی نبود ولی مرکزی برای دنیای اسلامی شمرده می‌شد و افول آن در جنگ جهانی اول و الغاء و جاگزینی آن با حکومت ترکیه مدرن به دست آتاتورک، مسلمانان را دچار اضطراب کرد. بدین‌سان، اسلام‌سوم نوستالژی اعاده یک مرکزیت برای عالم اسلام شد.

آگاهی دنیای اسلام به عقب افتادگی و ضعف خود، سده‌ها دیرتر از باختن الزامات اقتدار و افتخار حاصل شد. یکی از بسترهای نضج این آگاهی، حمله پیروزمندانه ناپلئون بناپارت بود به مصر (۱۷۹۸). این آگاهی دیر هنگام به تولد «نهضت اصلاح» انجامید. سران این نهضت، عبارت بودند از سیدجمال‌الدین اسدآبادی افغانی (۱۸۳۸-۱۸۹۷)، محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) و رشید ردا (۱۸۶۵-۱۹۳۵)، (ص ۵۱-۵۲). اینان در صدد کشف عوامل این عقب افتادگی و جبران آنند. در آثار سید جمال‌الدین، اشراف به یکی از عوامل برتری غرب یعنی مجهز بودن آن به علم و تکنولوژی، سو سو می‌زند ولی در اندیشه هیچ‌یک از این اصلاحگران، دریافت درستی از الزامات پایه‌ای تجهیز به علم، دیده نمی‌شود. در واقع با زایش علم نوین با سرآمدی کپرنیک، کپلر و گالیله است که بنیاد جامعه غرب دگرگون می‌شود. ولی حد اکثری که نسل‌های بیابنی اصلاحگران در می‌یابند و در تلاش به دست آوردنش هستند «اخذ علم و فنون» یعنی مدرنیزاسیون است بدون درک پایه‌های تولد و نضج اندیشه علمی - مدرنیته. مدرنیته یعنی اصالت فرد انسان، یعنی آزادی اندیشه و بیان، آزادی نقد و نقد. آزادی بیان، بخش جدائی ناپذیر مدرنیته و ظریف‌ترین عنصر آن است. بدین‌سان، دنیای مدرن مهد آزادی و دموکراسی، از موضع برتری، دنیای اسلام را به چالش کشیده است (ص ۲۱۵). دنیای مدرن که از سده شانزدهم جوانه زده و تناور تر شده در برابر دیالکتیک یونان به کشف دیالوژیک (گفتگو و افناع) دست یافت و آن را به صورت سیستم اوپراتیو خود به کار انداخت. تعدد اندیشه‌ها، در جوار محوریت نقد آزاد و گذار از مفهوم «قدسی» و نقد نا پذیر، پروبلماتیک آزادی را برای غرب حل کرد (ص ۱۵۲).

اسلامیسم و توتالیتاریانیسم

معلم اول ارسطو، حکومت‌ها را در سه گونه تعریف می‌کرد: آن‌هایی که منشاء اقتدارشان، یک نفر است (جباریت)؛ چند نفر است (آریستوکراسی)؛ و آن‌هایی که رهبران متکثر دارند (دموکراسی). منتسکیو این سه شکل حکومت را به ترتیب استبداد، سلطنت و جمهوریت می‌نامید (ص ۲۶۸-۲۶۹ کتاب). هانا آرنه، نیروی محرک نظام سلطنتی را شرف و افتخار، نیروی محرک جمهوریت را فضیلت، نیروی محرک استبداد را ترس و نیروی محرک حکومت توتالیترا وحشت همه گیر (ترور) تعریف می‌کند و میان ترس استبداد و وحشت توتالیترا نیسیسم به این تفاوت قائل است که ترس، عمودی است. یعنی حکومت شوندگان، از حاکم می‌ترسند و لیدر حکومت توتالیترا وحشت هم عمودی است و هم افقی: یعنی حکومت شوندگان، نه تنها از رهبروایدی او می‌ترسند بلکه، از همکار و همسایه نیز هراس دارند و در بی‌تأمینی کامل روزگاری گذرانند (ص ۲۶۸).

کمونیسم، فاشیسم و نازیسم هر سه اندیشه‌های کولکتیو (جمع‌گرا) بند که اصالت فرد را در معبد جمع ذبح می‌کنند. شعار «یکی برای همه و همه برای یکی» همواره به سود هم‌های که در حزب و دولت و پیشوا متبلور

می‌شده، عمل کرده است و اصالت فرد و حقوق او به تعریفی که در آثار جان لاک به صورت حقوق طبیعی و مدنی بلورین شده و پایه و مایه اعلامیه جهانی حقوق بشر قرار گرفته در جریان‌های کولکتیو بالکل مفقود است. جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) که به سقوط چهار امپراتوری بزرگ (اتریش-مجار، آلمان، روسیه و عثمانی) انجامیده بود آشفتگی شدیدی در روان اروپا پدید آورد. نویسنده، شواهد جالبی ذکر می‌کند از آثار نویسندگان و هنرمندانی چون پل والری با مقاله «بحران ذهن»^۶، اوزوالد اسپنگلر با کتاب «انحطاط غرب»^۷، ماکس وبر با گفتمان‌های «فراغ سیاست» و «فراغ علم»^۸، بردیایف با اثر «قرون وسطای نوین»^۹ و ظهور سبک هنری دادائیسم با پیام «عمل بیهوده است»، و نیز پیام فردریش نیچه که با شامه تیز خود حتی پیش از آغاز سده بیستم، «بیماری اروپا» را اعلام کرده و از زبان دیوان‌های «مرگ خدا» را ابلاغ نموده بود (صص ۶۳-۶۴). ریشه‌های فاشیسم در اروپا حضور داشتند ولی برای بروز به کاتالیزور جنگ نیازمند بودند.

عکس‌العملی که از دل این آشفتگی و گسلس در اروپای پس از جنگ اول در برابر مدرنیته ابراز شد، عبارت بود از کمونیسم، فاشیسم و نازیسم. و عکس‌العملی که در قبال آشفتگی و پریشانی ناشی از شکست‌ها از درون دنیای ما قبل مدرن بروز کرد عبارت بود از اسلامیسیم (ص ۶۱)، با این تفاوت که فاصله میان تولد و کسب قدرت در مورد اسلامیسیم تا ۱۹۷۹، یعنی فراتر از یک سده طول کشید. بولشویسم و فاشیسم به فروپاشی از درون منتهی شد و نازیسم در نائره جنگی که بر افروخته بود بدل به خاکستر گردید (ص ۶۳).

کارل فردریش و زیگنیف برژینسکی برای حکومت‌های توتالیتر شش مشخصه را ذکر می‌کنند: ایدئولوژی واحد؛ حزب یا رهبر واحد؛ پلیس ترور؛ انحصار وسایل ارتباط جمعی؛ انحصار سلاح و اقتصاد متمرکز، که حضور بخش عمده آن‌ها حکومت را درکل به توتالیتر وارد می‌کند. همه نظام‌های توتالیتر، تفکر ایدئولوژیک دارند و جوهر همه آن‌ها ترور است (ص ۲۶۹). اگر بولشویسم، فاشیسم و نازیسم میوه‌های تلخ تمدن غرب‌اند، اسلامیسیم ثمره زهرآلود تمدن اسلامی است (ص ۱۱۰) ولی هر چهارتای آن‌ها باغرب سرمایه‌دار، لیبرال و دموکرات دشمن‌اند. اسلامیسیم طی مراحل تکوین پیدا کرد: حسن‌البناء و مودودی در مصر، اخوان‌المسلمین را بنیاد کردند (۱۹۲۸)؛ فدائیان اسلام در ایران زاده شد (۱۹۴۱-۱۹۴۲)؛ جماعت اسلامی در لاهور و سپس در هند پا گرفت. نخستین گام تکوین اخوان در کار تبلیغ بود در کنار شبکه سازی برای امور خیریه و همیاری اجتماعی. فدائیان اسلام اما در تبلیغات و ترور شبکه ساختند. ثمره این کوشش فدائیان عبارت بود از ترور چند شخصیت سیاسی نظیر نخست وزیر رزم آرا و هزیر وزیر کابینه و شخصیت بزرگ اجتماعی و فرهنگی چون احمد کسروی. قبض و بسط فعالیت آنان با میزان جدی بودن عکس‌العمل دولت رابطه مستقیم داشت به طوری که کوتاه آمدن دولت در مجازات تروریست‌ها مایه جری شدن آنان می‌شد، ولی در مقابل شدت عمل دولت، حرکت آنان به سکون

۶- Paul Valerie, "The Crisis of Mind" 1919

۷- Oswald Spengler, Decline of the West

۸- "Max Weber *Politics on Vacation", Science on Vacation

۹- Bardyayev, The New Middle Ages

می‌گرائید. حرکت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (۱۹۶۳)، به عنوان اعتراض به اصلاحات ارضی، حق رأی زنان و تصویب حق ادای سوگند به «کتاب آسمانی» مورد اعتقاد - به جای قرآن- با سرکوب دولت علم فروکش کرد و رهبر اعتراضات، روح‌الله خمینی به عراق تبعید شد. اثری که این حرکت به جا گذاشت عبارت بود از به حاشیه راندن نیروهای معتدل و بددل کردن نیروهای رادیکال مذهبی و چپ رادیکال به اپوزیسیون حکومت. سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۸ دوران تحولات سریع در جامعه ایران بود که علیرغم پدید آوردن دگرگونی‌های ژرف در ساختار جامعه و تجربه رشد اقتصادی، در سال ۱۹۷۸، به آشوب راه گشود و در فوریه ۱۹۷۹، نخستین حکومت اسلامی در ایران مستقر شد.

طلیعه دولت اسلامی آتش سوزی در سینما رکس آبادان بود (۱۸ اوت ۱۹۷۸) با ۴۰۰ قربانی که با آتش‌سوزی رایش‌تاک در دوران خیزش نازیسم مترادف بود. از آن تاریخ، ترور به ابزار حکومت بدل شد. گروگانگیری سفارت آمریکا در تهران (۴، نوامبر ۱۹۷۹) به مدت ۴۴۴ روز زمینه ساز جنگ ۸ ساله با عراق گردید. نخستین حمله انتحاری به توسط حزب الله لبنان، به کشته شدن ۲۴۱ نظامی امریکائی و ۵۸ پارتروپ فرانسوی انجامید (۲۳ اکتبر ۱۹۸۳). در دوران جنگ ایران و عراق، تروریسم اسلامی در پاریس بارها قربانی گرفت که در نهایت با مذاکره وزیر کشور وقت فرانسه، شارل پاسکوا، با نخستین حکومت اسلامی با بازگشت دادن دو تروریست - گرجی و انیس نقاش - به ایران متوقف شد. در سپتامبر ۱۹۸۴ حزب الله در بیروت به سفارت آمریکا حمله کرد. مرحله سوم نهضت اسلامی با ظهور القاعده و اوساما بن لادن با حمله به دو برج دوقلوی مرکز تجارت جهان در نیویورک و کشتار ۳۰۰۰ هزار نفر (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) اوج گرفت که سرآغاز حمله آمریکا و متحدینش به افغانستان و عراق گردید. القاعده، که چتر سازمانی چهار گروه اسلامی بود نخست با نام «جبهه جهانی اسلام» وارد کارزار ضد روسی در افغانستان شد. ولی در سال ۱۹۹۸ به سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا حمله کرد که موجب قتل ۲۲۴ نفر - از جمله ۱۲ امریکائی - و زخمی شدن چهار هزار نفر گردید. گروه‌های دیگری چون الجهاد مصر به رهبری ایمن الظواهری، گروه اسلامی احمد طاهها (طه)، جماعت العلمای پاکستان به رهبری شیخ میر حمزه، جهاد بنگلادش به رهبری فاضل رحمان پا به میدان گذاشتند. اوساما بن لادن در دوم ماه مه ۲۰۱۱ به دست نیروهای ویژه آمریکا کشته شد و ابوبکر البغدادی در ۲۹ ژوئن ۲۰۱۴ در مسجد جامع موصل اعلام خلافت کرد.

کتاب سرشار است از اطلاعات جالبی در باره «نهضت» های اسلامیستی که برخی مانند جمهوری اسلامی به تشکیل دولت نائل آمده‌اند؛ برخی مانند طالبان مدتی به حکومت رسیده‌اند؛ داعش اعلام خلافت کرده است، و دیگرانی چون النصره، الشباب، و بوکو حرام فعالانه در صدد دست یافتن به حکومت‌اند. آرمان اعلام شده همه اینان تجدید حکومت مدینه است و الگوی رفتاری اینان با مردم از یک مدل پیروی می‌کند. الهام بخش همه این «نهضت» ها هم، پیروزی اسلامیست‌ها در ایران به یکی از نیرومندترین دولت‌ها است.

کتاب به مقایسه‌های جالبی میان نهضت‌ها و حکومت‌های توتالیتر غربی و اسلامیستی می‌پردازد (ص ۲۶۱-۲۶۲) و در باب چگونگی ظهور و سقوط آنان سخن می‌گوید. مطالعه این کتاب غنی هم برای دانشگاهیان و اصحاب فرهنگ، هم برای سیاست‌گذاران و نیز برای عامه مردم کتابخوان ضروری است.